



ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

نویسنده: دکتر شهین‌نثاری

دقیق یک هفته قبل بود که صبح زود در راه رفتن به کار خبری کشته شدن یک گرگ را در اثر تصادف موتر در شاهراه ۶۶۱ حلقوی شهر فرانکفورت در رادیوی موتر شنیدم!

اینکه از اثر حادثه راه بندان شد و دیرتر سر کار رسیدم بحث جداست.

باور کنید از آنروز حادثه تا امروز شبکه های خبری هر روز موضوع کشته شدن این حیوان را همچنان دارند به بحث میگیرند. از مصاحبه با مسئولین شهر و کارشناسان دنیا حیوانات گرفته تا اینکه روز قبل با متخصص ویژه (گرگ ها) داشتند در مورد چگونگی حادثه، خطرات موجودیت گرگ در شهر، تعداد گرگ های موجود در کشور، اقدامات انجام شده و راه های پیشگیری بحث میکردند.

از آنروز تا امروز و بالاخره همینکه دیروز خبر تایید (دی - ان - ا) گرگ کشته شده را نشر کردند، دنیای از نا امیدی و یاس نا آرام ساخته است.

اینکه چه ساده و روزانه شاهد کشتار انسان های مظلوم به بیرحمانه ترین شکل آن در کشور خود هستیم و دولت های ما در آخر روز هی دارند با نشر یک اعلامیه از قبل دیکته شده آن را تقبیح میکنند و به بسیار سادگی با زشت خواندن اعمال ازین نوع آنرا به این و آن ارتباط میدهند.

اینکه مسئولین کشور بدون در دست گرفتن اقدامات موثر و آسیب شناسی دقیق جهت جلوگیری از همچو حوادث و در نهایت بایان بخشیدن به این تراژیدی انسانی هیچ چیزی از دست اش ساخته نیست، جای تاسف و یاس است.

گفتم را به درازا نکشیده و به سروده از قهار عاصی که سخت با سیه روزی امروزی مان میخواند به پایان میرسانم!

بيا كه گريه كنيم

به تلخكامي دوشيزه گان آواره
به بي زباني دروازه هاي
بسته
شكسته
به خاطر غم بسيار و شادماني كم
به خاطر شب ر ررزي سياه بي هنري
بي شعري

بيا كه گريه كنيم

نه در تفاهم با عجز در بلي گفتن
كه در مفاهيمه با عشق
هزار سال سخن را ر بيصدايي را

بيا كه گريه كنيم

بيا كه گريه كنيم

به مرده گان خود ر مرگهاي تعليمي
به زنده گان ر سياه چالهاي سوگ ر سقوط
براي عشق

براي زيبايي
براي سنگ سپيدي كه يادگاري را
در آن سياه كرديم

براي خاطره ها
- لحظه هاي زرد گذر -
- براي بانگ نماز بزرگ آزادي

- بيا كه گريه كنيم

- شبانگهان ر خيالات دسته جمعي را
- فراخوانيم
- ر زار گريه كنيم
براي آنچه كه رفته ست
درردي هميشه بفرستيم
به كارران بي بازگشت آسودن

بیا که گریه کنیم

چراغ کوچکی از حرفهای ناگفته
برافروزیم
ترانه های بهشتی درستیها را
بلند کرده
به رهگذار نرفته
به باغهای مراد
فررد آییم
ر پیش از آن که گلو گیر مان شوند
صدا بکشیم

بیا که گریه کنیم

به جای هر چه که آراز نارسا دارد
به جای پل که در اندیشه اش نمی گنجید:
جدایی از همهء غصه ها غمی دارد!
بهار آراسته ست
به شاخسار بلند
گلی نمشکند
به ساز های من ر تو
همه ترانهء خوشبوی گریه ر زاری
کمال می یابد

بیا که گریه کنیم

بیا که گریه کنیم

به هر کلافه که رنگ تسلیت دارد
در رخ بافته اند

بیا که گریه کنیم

ر تا که پیشتر از دیگران خجل نشویم
برای فرصت محتوم بی سرانجامی
بیا که گریه کنیم
سیاهدانی رز های بی دردیست
دلَم میان سررد بلند
میسوزد

دریغم از در ر دیوار باغ میاید
به قامت غم باغ
قبای درختهء در زیان نمی آید

بیا که گریه کنیم

چه چنگهای پر آراز میزند دل من
بیا که گریه کنیم
ترانه بر لب ر فریاد در گلو مانده

بیا که گریه کنیم

خرابه های فراموش گشته همسانند

بیا که گریه کنیم

برای همنفسی های امت قابیل

برای جامعه های شهید

زندانی

کنار یکدیگر از زاری ر پریشانی

پناهگاه کشیم

ر تا اعاده شود خونبهای ما

غم ما

ر تار گان بریده شده

به دست معجزه یی که

هیچ امیدش نیست

به هم پیوندند

ر آفتاب دگر برفراز آب شود

ر دستگاه دگر از برادری

دستهای دگر

به شانه ها بندد

خیال خام به سر پرریم ر گریه کنیم

از آستانه ء گور جدایی ر ماتم

نماز زاری را

به سوي مغرب دیدار ها ، نیایش ها

به سجده برخیزیم

ر پرچم گنه نامرادی خود را

به باد های یله تا جنوب ، تا دریا

رها سازیم

بیا که گریه کنیم

به سرزمین اجلهار مرگهای عبث

ترانه های بشارت

امید

آغازیم

به مویه های هم آهنگ ، ساز گاز شویم

شکوفه های نخستین فروردین باشیم

در این دیار نه دیوانه مانده نی عاشق

بیا که گریه کنیم

شبانه کس به هوای کسی نمیخواند

ر نینواز شبانه

به نغمه های گدازنده دل نمی بندد

بیا که گریه کنیم

مه از کرانه ء خونين خاك ميگذرد
ر شبلکه پوشان
به زخمهائي شمرده
جنابش را
به نيزه ميبنند
ستاره گان تماشايي از فراز بدر
خמוש ر خسته نگه ميکنند ر ميگذرند
طنين هول برانگيز نعره ء آشوب
سايه سارانرا
گرفته است
دلي اگر به اميدي توان تسلي داد
زبان نرمي نيست
سري اگر به خيال خوشي توان سبکيد
صفائي خاطر سرشار آشنائي نيست

بيا که گريه کنيم

سفارش از ديگران است ر مرگ از دگران

بيا که گريه کنيم

تفنگهائي مجاني
گلولة هائي مجاني نثار ميدارند
ر سال سال جوانمرگي است ر هجرت ر کوچ

بيا که گريه کنيم

جوان شدن چقدر ناخوش است
ر حس مرگ چه مقدار ناسزا است
بد است
شکم گرسنه ترينان شهيد ميگردند
شکم گرسنه ترينان
به سوي مرگ فرستاده ميشوند

بيا که گريه کنيم

شغال باس به درگاه پوزه ميسايد
ر گرگ زرزه به مستيش پنجه در پنجه است

بيا که گريه کنيم

به کودکان شب ر انتظار ر گرسنه گي
به مادران سيه چالهاي نااميدي
به مرد هائي نگونبخت ناگزيري ر مرگ
در اين ديار که هر ر هگنر براي خودش
ترانه ميخواند
اميد رار به ساز بلند نتوان شد
- در اين گذرگاه سيلاب ها ر حادثه ها
- که هر کسي به خيال خودش

- چپر همي بافد
- توقع چه توان بست همسرايي را

- بيا كه گريه كنيم
- من از گذرگاهء سيلاب ها ر حادثه ها
- فراز مي آيم
- ر از حواليي بي آفتاب ر بي باران
- گذار داشته ام
- هزار معرکه را قصه ام
- ر هفت خوان شدن را
- گذشتانده ام

- بيا كه گريه كنيم

- بيا كه گريه كنيم